سه‌شنبه ۱۸ شهریور ۱۴۰۴
شماره ۴۵۰۲
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

از صادرات AI تا پاک‌سازی سوگیری لیبرال

استراتژی ترامپ برای مهندسی آیندهٔ آمریکا

نرگس خان‌گل‌زاده
خبرنگار

در عصر حاضر که فناوری به شریان حیاتی اقتصاد، فرهنگ و قدرت ژئوپلیتیک تبدیل شده، آینده فناوری دیگر صرفاً در آزمایشگاه‌های نوآوری شکل نمی‌گیرد، بلکه در راهروهای قدرت در پایتخت‌ها نیز رقم می‌خورد. دونالد ترامپ با طرح جاه‌طلبانه خود برای بازتعریف مسیر فناوری در آمریکا پا به میدانی گذاشته که پیش از این عمدتاً در اختیار غول‌های تکنولوژی بود. این طرح فراتر از وعده‌های انتخاباتی معمول، یک استراتژی جامع و رادیکال است که نظم موجود را به چالش می‌کشد؛ سیاستی که نه‌تنها رقابت با چین را تشدید می‌کند بلکه خطر یک جنگ سرد تکنولوژیک را نیز افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، با حمله به «سوگیری لیبرال» در پلتفرم‌های اجتماعی، ترامپ به دنبال بازنویسی قوانین آزادی بیان در فضای آنلاین و تحت فشار قرار دادن شرکت‌های خصوصی برای همسویی با دستور کار سیاسی خود است. در راستای بررسی طرح نوین ترامپ و کوشش‌های تکنولوژیک وی، چهار محور اصلی را در این نوشتار بررسی خواهیم کرد.

محور اول: بازگرداندن تولید به آمریکا

رویکرد ترامپ در حوزه فناوری بازتابی مستقیم از شعار اصلی او یعنی «اول آمریکا» است که این بار در یکی از استراتژیک‌ترین و حیاتی‌ترین بخش‌های اقتصاد مدرن به کار گرفته می‌شود. در این چهارچوب، فناوری دیگر تنها یک کالای تجاری برای افزایش سود و رقابت در بازار جهانی نیست، بلکه ابزاری قدرتمند برای حفظ امنیت ملی و برتری ژئوپلیتیک است. این دیدگاه به‌ویژه در مورد فناوری‌های نوظهور و پیشرفته مانند هوش مصنوعی (AI) به شدیدترین شکل ممکن اعمال می‌شود. طرح ترامپ به‌طور مشخص بر دو جنبه اصلی تمرکز دارد: کنترل صادرات فناوری و بازگرداندن زنجیره‌های تأمین به داخل مرزهای آمریکا. در بخش اول، صادرات فناوری‌های کلیدی مانند هوش مصنوعی که می‌تواند مزیت رقابتی و نظامی آمریکا را به خطر بیندازد، به‌شدت محدود یا تحت نظارت قرار می‌گیرد. این سیاست در درجه اول برای مقابله با چین طراحی شده است. آمریکا نگران است که فناوری‌های پیشرفته‌اش به دست رقبا بیفتد و در نهایت علیه خودش به کار گرفته شود. این محدودیت‌ها می‌توانند شامل ممنوعیت‌های مستقیم، مجوزهای صادراتی سخت‌گیرانه و کنترل‌های نظارتی دقیق بر شرکت‌های فناوری باشند. نتیجه این سیاست به وجود آمدن یک «حصار فناوری» است که در آن آمریکا تلاش می‌کند دانش و فناوری‌های حیاتی را در انحصار خود نگه دارد و از انتقال آن به کشورهای دیگر، به‌ویژه چین، جلوگیری کند.

در بخش دوم، هدف ترامپ بازگرداندن زنجیره‌های تأمین و تولید فناوری به داخل آمریکاست. این طرح مطرح می‌کند که وابستگی آمریکا به تولید خارجی، به‌خصوص در کشورهایی مانند چین، نه‌تنها مشاغل آمریکایی را از بین برده بلکه امنیت ملی را نیز تضعیف کرده است. بحران‌های جهانی اخیر از جمله همه‌گیری کرونا و اختلال در زنجیره‌های تأمین، این نگرانی‌ها را تشدید کرده است. بنابراین طرح ترامپ شامل مشوق‌های مالی، اعتبارات مالیاتی و سیاست‌های حمایتی برای تشویق شرکت‌ها به سرمایه‌گذاری در تولید داخلی می‌شود. این کار باعث می‌شود آمریکا در تولید ریزتراشه‌ها، قطعات الکترونیکی و سایر اجزای حیاتی فناوری خودکفا شود و از وابستگی به خارج رها شود.

اما این رویکرد پیامدهای مهمی به دنبال دارد؛ از یک سو، این سیاست می‌تواند به تقویت صنعت داخلی، ایجاد مشاغل جدید در حوزه فناوری و افزایش امنیت ملی منجر شود. از سوی دیگر، محدودیت‌های صادراتی و بازگرداندن تولید به داخل، هزینه‌های تولید را افزایش می‌دهد که این امر می‌تواند قیمت نهایی محصولات را برای مصرف‌کنندگان بالا ببرد. همچنین این رویکرد می‌تواند روابط تجاری آمریکا با متحدانش را نیز تحت‌الشعاع قرار دهد و به ایجاد شکاف‌های عمیق‌تر در نظام تجارت جهانی منجر شود.

محور دوم: مبارزه با «سوگیری لیبرال» و بازتعریف آزادی بیان

این بخش از طرح ترامپ عمیقاً ریشه در نارضایتی و خشم بخش قابل توجهی از جامعه آمریکایی دارد که معتقدند پلتفرم‌های فناوری بزرگ (بیگ‌تک) و رسانه‌های اجتماعی به ابزارهایی برای ترویج دیدگاه‌های لیبرال و سانسور صدای محافظه‌کاران تبدیل شده‌اند. ترامپ و حامیانش استدلال می‌کنند که این پلتفرم‌ها با الگوریتم‌های خود محتوای لیبرال را برجسته کرده و با حذف حساب‌ها یا برچسب‌گذاری محتوا، دیدگاه‌های مخالف را سرکوب می‌کنند. طرح ترامپ برای «پاکسازی سوگیری لیبرال» در واقع پاسخی سیاسی به این نگرانی‌هاست که به دنبال تغییر قواعد بازی در فضای دیجیتال است.

قلب این طرح، هدف‌گذاری برای اصلاح یا لغو «بخش ۲۳۰ قانون نزاکت در ارتباطات» است. این قانون یک سپر حفاظتی برای شرکت‌های اینترنتی فراهم می‌کند و آن‌ها را از مسئولیت حقوقی در قبال محتوایی که کاربرانشان منتشر می‌کنند، مصون نگه می‌دارد. ترامپ معتقد است پلتفرم‌ها از این مصونیت به‌عنوان پوششی برای اعمال «سانسور سیاسی» استفاده می‌کنند. در نتیجه، طرح او به دنبال این است که شرکت‌های فناوری را در قبال مدیریت محتوا مسئول‌تر کند. این رویکرد می‌تواند به این معنا باشد که پلتفرم‌ها در صورت حذف یا محدود کردن محتوای سیاسی، به‌خصوص محتوای راست‌گرا، با پیگرد قانونی روبه‌رو شوند.

هدف اصلی این طرح بازتعریف مفهوم آزادی بیان در فضای آنلاین است. ترامپ و طرفدارانش آزادی بیان را به معنای حق انتشار بدون محدودیت برای همه دیدگاه‌ها از جمله دیدگاه‌های محافظه‌کارانه و راست‌گرا می‌دانند. درواقع ترامپ تلاش می‌کند تا با اعمال فشار بر پلتفرم‌ها، آن‌ها را وادار به تبدیل شدن به «بی‌طرف» کند. اما منتقدان این اقدام را به‌عنوان دخالت سیاسی در مدیریت محتوای خصوصی می‌بینند که می‌تواند آزادی‌های مدنی را به خطر بیندازد.

محور سوم: استفاده از فناوری به‌عنوان ابزار قدرت

در این چهارچوب، فناوری‌های پیشرفته‌ای مانند هوش مصنوعی، کوانتوم و نیمه‌هادی‌ها دیگر فقط کالاهای تجاری نیستند، بلکه دارایی‌های استراتژیکی محسوب می‌شوند که برتری نظامی، اقتصادی و سیاسی یک کشور را تعیین می‌کنند. ترامپ و حامیانش معتقدند که برای حفظ برتری آمریکا در جهان باید از این فناوری‌ها به‌عنوان یک سلاح در برابر رقبا، به‌ویژه چین، استفاده کرد.

این رویکرد به‌طور خاص بر چند جنبه کلیدی تمرکز دارد.

۱. تشدید رقابت با چین: طرح ترامپ رقابت تکنولوژیک با چین را به مثابه یک جنگ سرد جدید فناوری می‌بیند. هدف اصلی این است که با محدود کردن دسترسی چین به فناوری‌های حیاتی آمریکایی از پیشرفت نظامی و اقتصادی این کشور جلوگیری شود.

۲. تقویت توان نظامی و اطلاعاتی: ترامپ معتقد است که برتری نظامی آمریکا به‌شدت به توانمندی‌های تکنولوژیک آن وابسته است. بنابراین طرح او به دنبال افزایش سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی در فناوری‌هایی است که کاربردهای نظامی دارند؛ مانند هوش مصنوعی برای سیستم‌های تسلیحاتی، امنیت سایبری و جمع‌آوری اطلاعات.

۳. استانداردسازی و تأثیرگذاری جهانی: این طرح به دنبال آن است که آمریکا استانداردهای تکنولوژیک جهانی را به‌گونه‌ای تعریف کند که با ارزش‌ها و منافع آن همسو باشد.

محور چهارم: بازتعریف نقش دولت شرکت‌های خصوصی و آزادی‌های مدنی

ترامپ معتقد است پلتفرم‌های فناوری بزرگ (بیگ‌تک) با قدرت و نفوذ خود فراتر از نظارت دولتی عمل می‌کنند و در واقع به «ناشران» محتوا تبدیل شده‌اند اما از مسئولیت‌های ناشی از آن فرار می‌کنند. این طرح تلاش می‌کند این توازن قدرت را به نفع دولت و در جهت اهداف سیاسی خود تغییر دهد.

نقطه کانونی این محور، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، اصلاح یا لغو «بخش ۲۳۰ قانون نزاکت در ارتباطات» است. این قانون به شرکت‌های اینترنتی این مصونیت را می‌دهد که در قبال محتوایی که کاربرانشان منتشر می‌کنند، پاسخگو نباشند. ترامپ و حامیانش استدلال می‌کنند که این مصونیت به شرکت‌های فناوری اجازه داده تا با سانسور و جهت‌دهی به محتوا، به ابزاری برای تحمیل دیدگاه‌های سیاسی خاص تبدیل شوند. طرح او به دنبال این است که شرکت‌ها را در قبال «هرگونه اقدام به حذف یا محدود کردن محتوای سیاسی» مسئول بداند. این به این معناست که اگر یک پلتفرم محتوایی را حذف کند باید آماده رویارویی با شکایت‌های حقوقی باشد.

این تغییرات قانونی پیامدهای گسترده‌ای به همراه دارد.

۱. افزایش نظارت و دخالت دولت: این طرح به دولت اجازه می‌دهد تا به شکل بی‌سابقه‌ای در تصمیم‌گیری‌های داخلی شرکت‌های فناوری، به‌خصوص در مورد مدیریت محتوا، دخالت کند.

۲. چالش برای آزادی بیان و مسئولیت‌پذیری: این طرح یک پارادوکس قانونی ایجاد می‌کند. از یک طرف، هدف آن «آزادی بیان» بیشتر برای محافظه‌کاران است اما از طرف دیگر، با مجبور کردن پلتفرم‌ها به انتشار هر نوع محتوایی می‌تواند آزادی بیان را به هرج‌ومرج بکشاند.

۳. بی‌ثباتی حقوقی برای شرکت‌ها: در صورت اصلاح «بخش ۲۳۰»، شرکت‌های فناوری با موج عظیمی از شکایت‌های حقوقی مواجه خواهند شد. آن‌ها باید برای هر تصمیمی که در مورد محتوا می‌گیرند آماده دفاع در دادگاه باشند. این بی‌ثباتی حقوقی می‌تواند نوآوری را کند کرده و شرکت‌ها را به سمت سیاست‌های محتاطانه‌تر سوق دهد که در نهایت به نفع هیچ‌کس نیست.

در نهایت، طرح ترامپ برای فناوری یک شمشیر دولبه است. از یک طرف می‌تواند به تقویت صنایع داخلی و محافظت از امنیت ملی آمریکا کمک کند. از طرف دیگر، این طرح با چالش‌های جدی روبه‌روست: از جمله انزوای اقتصادی، تشدید اختلافات داخلی و بین‌المللی، و تهدید بالقوه برای آزادی بیان و اصول دموکراتیک. اجرای این طرح نه‌تنها آینده فناوری آمریکا، بلکه روابط آن با جهان را نیز به شکلی بنیادین تغییر خواهد داد.

موازنه‌گری ترکیه در سایهٔ چرخش‌های روسیه در سوریه چگونه رقم می‌خورد؟

شطرنج خرس و گرگ خاکستری

در پهنه شطرنج خونین خاورمیانه، سوریه نه‌تنها به‌مثابه قربانگاهی برای بحرانی سهمگین که به آوردگاهی برای رویارویی منافع پیدا و پنهان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بدل گشته است. در این میان رقابت دیرینه ایران و ترکیه ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. تهران به دنبال تثبیت نفوذ خود در جغرافیای سیاسی سوریه، حفظ خطوط ارتباطی حیاتی با لبنان و دریای مدیترانه و تضمین امنیت مرزهای خود در برابر تهدیدهای احتمالی است. این در حالی است که آنکارا با چشم‌اندازی متفاوت به دنبال تأمین منافع امنیتی و همچنین گسترش نفوذ منطقه‌ای و عمق استراتژیکش در سوریه است. این دوگانگی در منافع صحنه سوریه را به آوردگاهی برای رقابت‌های پنهان و آشکار تبدیل کرده است. در این میانه مسکو با ایفای نقش میانجی و همزمان حفظ منافع خود، به پویایی‌های منطقه‌ای شکل می‌دهد و گاه به ترکیه اجازه مانور می‌دهد و گاه نیز با مواضع خود، دامنه حرکت آنکارا را محدود می‌کند.

منافع متضاد ترکیه و ایران در سوریه و رقابت ژئوپلیتیک

از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران حضور در سوریه و حمایت از دولت قانونی این کشور ستون فقرات «محور مقاومت» است. این محور از تهران تا مدیترانه امتداد یافته و برای امنیت ملی ایران، مقابله با تهدیدات رژیم صهیونیستی و مهار نفوذ ایالات متحده در منطقه حیاتی تلقی می‌شود. سوریه برای ایران صرفاً یک متحد نیست، بلکه یک مسیر استراتژیک برای پشتیبانی از حزب‌الله در لبنان و تضمین عمق دفاعی در برابر هرگونه تجاوز احتمالی است. در مقابل ترکیه با دغدغه‌هایی کاملاً متفاوت و گاه متضاد وارد میدان سوریه شده است. مهم‌ترین اولویت آنکارا مهار قدرت‌گیری گروه‌های کُردی وابسته به پ.ک.ک در شمال سوریه است. از منظر امنیت ملی ترکیه هرگونه خودمختاری یا تثبیت جایگاه این گروه‌ها در مرزهای جنوبی تهدیدی موجودیتی تلقی می‌شود که می‌تواند به بی‌ثباتی داخلی و تجزیه احتمالی خاک ترکیه منجر شود، بنابراین عملیات‌های نظامی پی‌درپی ترکیه در شمال سوریه و تلاش برای ایجاد یک «منطقه امن» در مرزها تابعی از همین نگرانی عمیق امنیتی است. علاوه بر این ترکیه به دنبال گسترش نفوذ منطقه‌ای خود، به‌ویژه در میان گروه‌های اهل‌سنت سوریه است تا بتواند موقعیت خود را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای برجسته در جهان اسلام ارتقا دهد. تضاد منافع در این نقطه آشکار می‌شود در حالی که ایران به دنبال تثبیت دولت مرکزی و حفظ تمامیت ارضی سوریه با محوریت دمشق است ترکیه با دغدغه‌های امنیتی خود در مرزها و اهداف گسترش نفوذ به سمت ایجاد مناطق نفوذ خاص خود در شمال سوریه پیش می‌رود و این امر پتانسیل بالایی برای تنش و برخورد ایجاد می‌کند. اگرچه در برخی مقاطع مانند نشست‌های آستانه، ایران و ترکیه در کنار روسیه برای کاهش تنش‌ها همکاری کرده‌اند اما این همکاری‌ها تاکتیکی بوده و نتوانسته است بر تضادهای بنیادین در منافع استراتژیک دو کشور غلبه کند.

سکوت استراتژیک آنکارا و دیپلماسی پنهان

در صحنه پرتحول سوریه، سیاست خارجی ترکیه در قبال بحران، غالباً با رویکردی خاص و پیچیده، موسوم به «سکوت استراتژیک» و اتکا به دیپلماسی پنهان همراه بوده است. این شیوه عمل که به‌ظاهر از مواضع علنی و پرسروصدا فاصله می‌گیرد، در واقع بازتابی از pragmatism -- عمل‌گرایی و انعطاف‌پذیری آنکارا در پیگیری منافع ملی خود در یک محیط منطقه‌ای به‌شدت ناپایدار است. سکوت استراتژیک به این معنا نیست که ترکیه منفعل است یا موضعی ندارد، بلکه به این معناست که آنکارا ترجیح می‌دهد به‌جای اعلام مواضع قاطع و تغییرناپذیر در رسانه‌ها از کانال‌های دیپلماتیک پشت پرده و مذاکرات پنهانی برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. دیپلماسی پنهان ترکیه در سوریه، به‌ویژه در چهارچوب مذاکرات آستانه با روسیه و ایران، و همچنین در تعاملات دوجانبه با مسکو و واشنگتن به‌وضوح قابل مشاهده است. این دیپلماسی عمدتاً بر معاوضات (trade-offs) و توافقات ضمنی و پنهانی استوار است. این پنهان‌کاری به ترکیه کمک می‌کند تا ضمن مدیریت تنش‌ها با بازیگران قدرتمند، از ورود به درگیری‌های مستقیم که منافعش را تهدید می‌کنند، اجتناب ورزد. در مجموع سکوت استراتژیک و دیپلماسی پنهان ترکیه در سوریه یک تاکتیک هوشمندانه برای حفظ انعطاف‌پذیری، کاهش ریسک‌های تقابل مستقیم و پیشبرد منافع ملی در یک محیط پیچیده و متغیر است.

نقش متغیر روسیه و تاثیر آن بر موازنه‌گری ترکیه در سوریه

روسیه با اتخاذ رویکردی پراگماتیک همواره در تلاش بوده تا از تبدیل‌شدن سوریه به یک صحنه تقابل تمام‌عیار میان ایران و ترکیه جلوگیری کند. مسکو به‌خوبی می‌داند هر دو کشور، با وجود تضاد منافع برای حفظ نفوذ روسیه در سوریه و ثبات نسبی منطقه‌ای ضروری هستند. در این راستا نقش روسیه اغلب به‌عنوان یک «میانجی قدرتمند» بوده است؛ میانجی‌ای که با اعطای امتیازات محدود به هر دو طرف آن‌ها را در مداری از همکاری (هرچند اجباری و تاکتیکی) با خود و یکدیگر نگه می‌دارد، به‌عنوان مثال روسیه گاهی به ترکیه اجازه عملیات نظامی محدود در مناطق شمالی را داده و در مقابل از آنکارا خواسته تا در خصوص ادلب یا سایر نقاط انعطاف‌پذیری نشان دهد. این نقش متغیر روسیه ترکیه را ناگزیر به یک «رقص موازنه‌گری پیچیده» کرده است. آنکارا باید به طور مداوم بین اهداف خود (مانند مهار کردها و گسترش نفوذ) و خطوط قرمز روسیه تعادل برقرار کند. مسکو با در دست داشتن کارت‌های قدرت نظامی و دیپلماتیک قادر است در هر زمان با تغییر موضع یا استفاده از اهرم فشار (مانند حمایت از کردهای سوریه یا تشدید حملات در ادلب)، موازنه‌گری ترکیه را تحت تاثیر قرار دهد. این وضعیت آنکارا را وادار ساخته تا سیاست سکوت استراتژیک و دیپلماسی پنهان را پیش بگیرد تا بتواند در بستر نفوذ روسیه، فضای مانور خود را حداقلی حفظ کند.

روابط ترکیه و محور مقاومت در سوریه

با گذشت زمان و پیچیده‌تر شدن معادلات به‌ویژه با ورود روسیه به میدان، ترکیه ناچار شد در رویکرد خود تجدیدنظر کند. این تغییر نه به معنای هم‌سویی کامل با محور مقاومت بلکه به منزله پذیرش واقعیت‌های جدید میدانی و دیپلماتیک بود. با این حال حتی این تغییر رویکرد نیز نتوانست به طور کامل تضادهای بنیادین را از بین ببرد. ترکیه همچنان به دنبال مهار نفوذ کردها و حفظ منافع امنیتی خود است، اهدافی که گاه با منافع محور مقاومت در تعارض قرار می‌گیرد، به‌عنوان مثال عملیات‌های نظامی ترکیه در شمال سوریه و تلاش برای ایجاد مناطق امن، با نگرانی‌هایی از سوی ایران و سوریه مبنی بر تضعیف حاکمیت مرکزی دمشق و طولانی‌شدن بحران همراه بوده است. درعین‌حال در مقاطعی خاص، به‌ویژه در چهارچوب روند آستانه شاهد همکاری‌های تاکتیکی میان ترکیه، ایران و روسیه بوده‌ایم. این همکاری‌ها بیشتر بر سر کاهش تنش‌ها و یافتن راه‌حل‌های سیاسی متمرکز بوده و به معنای همسویی استراتژیک نیست. روابط ترکیه با محور مقاومت در یک طیف نوسانی از تقابل علنی تا همکاری‌های محدود و تاکتیکی قرار گرفته است.

چالش‌های داخلی و خارجی پیش روی موازنه‌گری ترکیه

در بعد خارجی ترکیه با فشارها و انتظارات متضاد از سوی قدرت‌های بزرگ مواجه است. ایالات متحده و ناتو به‌عنوان متحدان سنتی ترکیه، انتظار دارند آنکارا در چهارچوب ائتلاف غرب عمل کند اما ترکیه در سوریه اغلب راه خود را جدا کرده و به سمت همکاری با روسیه و ایران متمایل شده است. این امر منجر به تنش در روابط ترکیه با غرب به‌ویژه بر سر موضوعاتی مانند خرید سامانه‌های دفاعی اس-۴۰۰ از روسیه و سیاست ترکیه در قبال کردهای سوریه، شده است. گفتنی است این سیاست ترکیه همان راهبرد Headging یا سیاست مصون‌سازی می‌باشد. در بعد داخلی هزینه‌های عملیات نظامی، بار نگهداری میلیون‌ها پناهجوی سوری در ترکیه و تبعات تحریم‌های احتمالی، همگی فشارهای اقتصادی را بر آنکارا تشدید می‌کنند. در مجموع موازنه‌گری ترکیه در سوریه یک بازی پیچیده و پرمخاطره است که در آن آنکارا باید به طور هم‌زمان به منافع امنیتی، اهداف ژئوپلیتیکی، فشارهای خارجی و چالش‌های داخلی خود پاسخ دهد.

وحدت اسلامی ضرورتی حیاتی

محمد علی فرحناکیان
پژوهشگر

بدون‌شک شرایط کنونی ملت‌ها و کشورهای اسلامی، از منفعلانه‌ترین و ذلیلانه‌ترین دوران پس از ظهور دین مبین اسلام است. در کمتر برهه‌ای از تاریخ بیش از ۱۴۰۰ سال قبل، ملت‌ها و کشورهای اسلامی این‌چنین خوار و ضعیف بوده‌اند، به‌گونه‌ای که دشمنان هر بلایی خواسته‌اند بر سر بخشی از ملت‌ها و کشورهای اسلامی آورده‌اند و نه‌تنها هیچ عکس‌العمل درخور و اقدام پیشگیرانه و متقابلی از سوی ملت (کشور) مورد ستم، بلکه از جانب اکثریت مسلمانان به عمل نیامده است و سایر مسلمانان همچون شاهدی منفعل نظاره‌گر قتل، شکنجه و غارت اموال و تصاحب سرزمین سایر مسلمانان باشند و صبر کنند تا کی نوبت خودشان برسد. هم‌اکنون درنده‌خویی و سبعیت صهیونیست خونخوار در کشتار دسته‌جمعی و به قحطی کشاندن مسلمانان مظلوم فلسطین و همچنین تجاوز و وحشی‌گری و جنایات صهیونیست‌ها در لبنان، سوریه، یمن، ایران و عراق مرزهای شیطان‌صفتی و خونریزی را جابه‌جا کرده است. به‌گونه‌ای که حتی حامیان غربی صهیونیست‌ها به سرکردگی آمریکا، اگرچه در عمل روزانه چندین هواپیما و هفتگی چندین کشتی حامل سلاح و همچنین کلیه اطلاعات جاسوسی موردنیاز صهیونیست‌ها (توسط ده‌ها سرویس جاسوسی غربی) را در اختیار خونخواران یهود قرار می‌دهند ولیکن در ظاهر برخی کشورهای غربی دیگر نمی‌توانند به‌صورت علنی از صهیونیست‌ها جانب‌داری کنند و در برابر افکار عمومی خود و جهان، ناگزیر اعتراض‌های بسیار محتاطانه علیه آن جنایات وقیح انجام می‌دهند. این حقیر چند هفته پیش طی یک فقره پست الکترونیک به یک استاد آلمانی که چند دهه است با وی در ارتباطم، نوشتم که چند سال قبل در یکی از سفارتخانه‌های ایران در اروپا در مراسم استقبال از یکی از دیپلمات‌های برگشته از حج تمتع، گوسفندی را در ورودی سفارت قربانی کرده بودند و متعاقباً چه اعتراض‌های حقوق بشری که سازمان‌های حقوق بشر آن کشور و سایر کشورهای اروپایی به راه نینداختند! اکنون چه شده که نزدیک دوسال است روزانه قریب به صد فلسطینی مظلوم در غزه ذبح می‌شوند و اروپا هیچ‌اقدام عملی‌ای نمی‌کند؟! اگرچه عوامل متعددی در بروز این شرایط دخیلند، لیکن آنچه در نگاه اول به چشم می‌خورد فقدان وحدت عملی و همبستگی کارآمد، مؤثر و واقعی و هم‌افزایی امکانات کشورهای اسلامی در حمایت از ملت مظلوم فلسطین و در مقابل، اتحاد عملی دنیای غرب در حمایت از صهیونیست‌هاست. مسلماً اگر نبود حمایت همه‌جانبه غرب (چه تسلیحاتی، چه اطلاعاتی، چه تبلیغاتی، چه دیپلماتیک، چه حقوقی و...) سرنوشت جنگ غزه و لبنان و سوریه جور دیگری رقم خورده بود و رژیم غاصب اسرائیل به‌تنهایی حتی توان مقابله با حزب‌الله و حماس را نداشت. فراموش نمی‌کنیم در همان روزهای ابتدایی بعد از ۷ اکتبر، پروازهای متعدد روزانه از اروپا و آمریکا و ارسال هفتگی چندین کشتی، تسلیحات موردنیاز صهیونیست‌ها را تأمین کرد و با گسیل انواع سلاح‌های پیشرفته و اطلاعات جاسوسی حساس، توان هدف قراردادن اهداف موردنظر و از جمله کشتن رهبران حزب‌الله و حماس برای صهیونیست‌ها فراهم آمد. اکنون با هم‌زمانی حاکمیت پیروان تفکر صهیونیسم مسیحی در کاخ سفید و وجود دجال خونریزی به نام نتانیاهو و حمایت تاریخی کشورهای مؤثر اروپایی از صهیونیست‌ها، اتحاد همه‌جانبه و نامیمونی علیه مسلمانان وجود دارد. از سوی دیگر کشورهای اسلامی علی‌رغم داشتن توانمندی‌های اقتصادی، نظامی و جمعیت قابل توجه، ناتوان از هرگونه اتحاد و هم‌افزایی هستند و کار به جایی رسیده که چند میلیون یهود صهیونیست با پشتیبانی آمریکا و اروپا، به‌راحتی گلوی هزاران زن و مرد و کودک مسلمان را در برابر دیدگان جمعیت میلیاردی مسلمانان متفرق و متشتت، می‌درند و به آن افتخار هم می‌کنند.

چاره چیست؟

آیا چاره‌ای جز اتحاد عملی و فراگیر کشورهای اسلامی و پرهیز از هرگونه تفرقه و فتنه‌انگیزی بین مسلمانان وجود دارد؟ همان‌گونه که موضوعات اختلافی بین کشورهای غربی، زمانی جنگ‌ها خونینی را به وجود آورده بود (مثلاً در مرز زمینی آلمان و فرانسه قبرستانی در جنگل شامل قبر چند ده هزار کشته وجود دارد که در خلال فقط یک جنگ در چند دهه قبل کشته شده‌اند) ولیکن اکنون آلمان و فرانسه به این رشد و به این حد از درک رسیده‌اند که دنبال اختلافات نروند و با اتحاد بتوانند امنیت و رفاه مردم کشورهایشان را تقویت کنند. حال چگونه است که کشورهای اسلامی با داشتن کتاب آسمانی مشترکی که تأکیدهای فراوانی بر وحدت مسلمانان دارد و بنا بر ضرورت حفظ کیان ملت‌ها و کشورهای اسلامی از مزایای وحدت خود را محروم نموده‌اند؟ مسلم است که باید نه در شعار و طی یک هفته یا یک مناسبت خاص، بلکه وحدت فراگیر را تا دیر نشده محقق کرد. اجازه دهید دو نمونه متضاد را که طی چند سال اخیر اتفاق افتاده و نتایج متضاد نیز در بر داشته مرور کنیم.

سوریه

تا زمانی که سوریه در حیطه نفوذ ایران اسلامی و مدام تحت حملات تجاوزکارانه صهیونیست‌ها بود، دشمنان با به‌کارگیری تمامی توانایی‌های اطلاعاتی، نظامی، پشتیبانی و دیپلماتیک خود و با القای مواردی چون هلال شیعی باعث شدند که برخی دیگر از کشورهای اسلامی نظیر قطر، عربستان و به‌ویژه حاکمان اسلامی ترکیه از هیچ کوششی برای تضعیف حاکمیت وقت سوریه فروگذار نکنند و تا توانستند با حمایت‌های تسلیحاتی، اقتصادی و اطلاعاتی از مسلحان، دولت وقت مستقر در سوریه را تضعیف و در نهایت سرنگون کردند. نتیجه اینکه اکنون که سوریه عمدتاً تحت نفوذ ترکیه درآمده، صهیونیست‌ها نه‌تنها تقریباً تمامی توان نظامی هوایی دریایی و موشکی سوریه را نابود کرده‌اند، بلکه در شرف تسلط کامل و جداسازی استان سویدا هستند.

افغانستان

با روی کار آمدن مجدد طالبان دو رویکرد از طرف ایران قابل اتخاذ بود؛ یکی مخالفت با طالبان و حوادثی نظیر آنچه در کنسولگری ایران در مزارشریف چندین سال قبل اتفاق افتاده بود و همچنین وقوع جنگی احتمالی بین ایران و طالبان ولیکن رویکرد دومی اتخاذ شد که بسیار هوشمندانه و مانع از ایجاد درگیری و تاراج سرمایه‌های انسانی و نظامی و اقتصادی دو کشور مسلمان گردید. در همین جا شایسته است دست کسانی که با درایت و هوشمندی و سعه‌صدر و پرهیز از رفتارهای به‌ظاهر انقلابی، رویکرد مدبرانه و مسالمت‌آمیز با همسایه مسلمان شرقی کشورمان را اجرایی کردند، صمیمانه ببوسیم (کما اینکه حضوراً قدرشناسی خود را خدمت ایشان ابراز نموده‌ام.) اکنون در این برهۀ تاریخی و سرنوشت‌ساز وظیفه حیاتی مسلمانان چیست؟

وظیفه ایران اسلامی چیست؟

مثلاً آیا در قبال سوریه ما هم مانند عملکرد قبلی حاکمان ترکیه و قطر دنبال تضعیف دولت مستقر فعلی برویم یا با اتخاذ رویکرد هوشمندانه ضمن یادآوری سوءعملکرد حاکمان فعلی سوریه در زمان حکومت قبلی، ماحصل تجارب قبلی ارزشمندمان را در قالب حمایت‌های اطلاعاتی و تسلیحاتی و در جهت مقابله با اسرائیل غاصب و پس راندن خونخواران یهود، در اختیار حامیان دولت فعلی سوریه قرار دهیم؟ کدام یک در جهت منافع امت اسلامی است؟ امید آنکه در این برهه تاریخی منطقه و شرایط فوق‌بحرانی مسلمانان فلسطین، همگی کشورها و ملت‌های اسلامی به این درک برسند که بسیار ضروری است اختلافات را کنار بگذارند و نه‌تنها مشابه اتحاد کشورهای غربی (با وجود تمام زمینه‌های تعارض منافع بین خودشان) بلکه به اتحادی قوی‌تر و بر اساس اخوت اسلامی روی آورند. صد البته لازمه چنان اتحاد عملی و فراگیری، نه فقط نمایش برگزاری چند همایش (با مخاطبان محدود و خاص) در هفته مبارک وحدت پیش رو، بلکه متحد کردن علمای جهان اسلام جهت تبیین و تدوین مبانی اعتقادی وحدت اسلامی و برانگیختن اراده جدی برای متحد کردن کشورها اسلامی و همسو کردن توانایی‌های ایشان از طریق حذف طرفداران عقاید افراطی مذهبی از حوزه تصمیم‌گیری، از خودگذشتگی، انعطاف‌پذیری عاقلانه و به اشتراک گذاشتن منابع اقتصادی، اطلاعاتی، نظامی و دیپلماتیک در جهت مقابله با اتحاد نامقدس غربی‌ها بر علیه تمامی کشورهای اسلامی می‌باشد.

در پایان امیدوارم خداوند متعال دل‌های مسلمانان را به هم نزدیک و با بیداری علما و حاکمان اسلامی اتحاد و برادری مسلمین را عملی گرداند و در ظهور منجی عالم بشریت (عج) تعجیل فرماید.

خدایا چنان کن سرانجام کار
تو خشنود باشی و ما رستگار